

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قد ذهب بعض الناس إلى نفي الأجزاء العقيله في

البسائط

مرحوم آخوند بعد از بحث در کیفیت ترکب

ماهیات خارجیہ، جنس و فصل و حقیقت جنس و

فصل، مطلبی را نسبت به بسائط خارجیہ مطرح

می کنند و آن مسالہ این است کہ نسبت به بسائط

خارجیہ ما چه نوع بتوانیم آنها را ادراک کنیم کہ آن

ادراک ما نتیجہ حدّ و ذاتیات خود آن شیء است و

باعث امتیاز بین آن بسائط خارجیہ از یک دیگر

خواهد شد.

مثلاً فرض کنید بین کم و کیف با این کہ ہردو

بسیط ہستند چگونه ممکن است ما این امتیاز را

ادراک کنیم؟ یا مثل خود انواع کم، چگونه این امتیاز

حاصل خواهد شد؟ و ہمین طور انواع کیف.

این مسالہ اشکالش از آن جاست کہ ہر

مابہ الاشتراکی و مابہ الامتیازی کہ بخواید در حدّ و

ذاتیات یک ماهیت قرار بگیرد طبعاً منشاء انتزاع او هم باید متعدد باشد و این یک مساله واقعی و حقیقی است که از منشاء انتزاع واحد بما هو واحد، دو امر مختلف امکان انتزاع ندارند، یکی در یک حیثیت و جهت واحد بتواند این انتزاع دو شیء و دو حقیقت مختلف باشد و برگشت همه این ها باید به یک امر باشد. و آن چه را که ما دو می بینیم باید یک منشاء دیگری داشته باشد و این در همه اشیاء و امور هست. این مسائل در همه وجود دارد الان شما اگر یک نوری را در این جا مشاهده می کنید که این نور باعث کیفیتی شده که در آن کیفیت اختلاف مشاهده می شود، فرض کنید چراغی که در این جا هست الان این تفاوتی که در این جا وجود دارد در روی صفحه کتاب، این رنگی که در این قسمت است با رنگی که در این قسمت است اختلاف دارد با این که هر دو نور هستند اما منشاء اختلاف امر دیگری است، منشاء اختلاف، وجود این میکروفون ها است که باعث می شود که سایه در این جا بیفتد و با این که نور در هر دو این ها حقیقت واحده است ولیکن در این جا

اختلاف پیدا کند پس ما نمی توانیم بگوییم نور از یک زاویه به یک شدت در یک جهت بتواند دو اثر مختلف را بوجود بیاورد. اگر این دو اثر مختلفه یا برگشتش به اختلاف در خود زاویه و کیفیت تابش است یا برگشتش به آن قابل است قابل در این جا در پذیرش نور و انعکاسش با آن قابل دیگر اختلافی شده که موجب این تمایز در این جا خواهد شد.

پس بنابراین این قضیه خود وجود اختلاف در آن تحقق خارجی این منشاء از یک امر واحد را نمی تواند داشته باشد الا این که آن امر در آن جا وجود داشته باشد و به همین جهت است که تمام آن چه که در این عالم وجود خارجی پیدا می کند به هر کیفیتی و جهتی که شما می خواهید این وجود خارجی را در نظر بگیرید ظهور می خواهید در نظر بگیرید ابداء می خواهید این را مثلا تصور کنید نمی دانم بماهیت برگردانید به اراده خدا می خواهید برگردانید بنا بر این فرض بکنید اقوال متکلمین و این افرادی که این ها خیلی نسبت به مسائل فلسفی اطلاعی ندارند وجود اعیان را به طور کلی مُنحاز از

وجود خدا تصور بکنید و فاصله بیاندازید هر جهتی را می‌خواهید نسبت به کیفیت تعین‌های خارجی ما این مساله را تصور کنیم این قاعده عقلی را ما نمی‌توانیم نفی کنیم که بالاخره این رنگ قرمزی که در این جا وجود خارجی دارد منشأش چیست؟ این را ما نمی‌توانیم انکار کنیم، این سنگ مرمری که الان به دیوار چسبیده این یک منشائی باید داشته باشد از پیش خودش که این ماهیت را نیاورده است و امکان ندارد که فاقد شیء بتواند معطی شیء باشد، ماهیتی که در آن عدم راه دارد چگونه ممکن است این موجب یک تحقق امر خارجی باشد حالا یا برای خود یا برای دیگری از این نظر دیگر تفاوتی ندارد. پس این حجریت و این لون حجر از کجا آمده این ارض و سماء از کجا آمد و این گیاه و درخت و دریا و فرض کنید سایر این اشیائی که شما الان دارید می‌بینید منشأ این اشیاء کجاست؟ مبداء این اشیاء کجاست؟ این چیزی است که گریبان همه افرادی را که قائل به انفصال وجودات خارجییه از آن مبداء و باری هستند خواهد گرفت و راه فرار را بر آن‌ها

خواهد بست. می گویند که اراده خدا تعلق گرفته،
خب اراده خدا تعلق بگیرد ما هم می دانیم اراده خدا
تعلق گرفته، و بدون اراده خدا ذره‌ای هم در عالم
تحقق پیدا نمی‌کند، ولی این اراده خدا که تعلق گرفته
است به امر عدمی تعلق گرفته است یعنی یک امر
عدم را متبدل به وجود می‌کند خود شما که می‌گویید
امر عدم یعنی عدم، اصلاً خودش عدم درش خوابیده
مفاد و مفهوم عدم در آن خوابیده که این یعنی نیستی
و نبود این وجود خارجی که ما داریم حس می‌کنیم
و به آن ترتیب اثر می‌دهیم خب این به چه نحوه الان
ظهور و تعین پیدا کرده و الان در مقابل ما قابل حس
و مشاهده است؟

این آن مساله‌ای است که باعث دغدغه خاطر
بسیاری از افراد شده و از آن جایی که نتوانستند در
این مساله حقیقت وجود آن واقعیت غیرملموس
پنهان تجرد و بساطت وجود را درک بکنند و به یک
نحوی بین ماده و ماوراء ماده آمدند پرده انداختند و
این دو حقیقت خارجی را از هم دیگر جدا کردند
این مساله برای آنها همین طور لاینحل باقی مانده که

این قضیه چه طور خواهد شد که ما از یک طرف قائل هستیم بر این که تمام حقایق اشیاء از اراده باری سرچشمه گرفته و اراده باری نسبت به آن ها قابل خدشه نیست و از طرف دیگر چه طور بتوانیم بین این ها پیوند و ربط برقرار کنیم بین اشیائی که فرض کنید که این ها جنبه مادی دارند و بین وجود باری که این اصلا جنبه مادی ندارد و جنبه مجرد دارد.

لذا آمدند اصلا به طور کلی مساله وحدت وجود را انکار کردند و گفتند که نه تنها ما در این مساله قائل به امتناع قضیه وحدت وجود هستیم بلکه علما و دانشمندان فعلی و دانشمندان مادی ما که در مسائل مادی و فیزیکی و امثال ذلک تبحر دارند به کمک ما آمدند و آن ها هم مساله وحدت وجود را انکار کردند، بله خب دیگر بهتر از این نمی شود برای این مساله دلیل آورد که دانشمندان مادی بیایند در مسائل غیرمادی دخالت کنند مثل این که فرض کنید که یک آدم خیارفروش بیاید بخواند فلسفه و اسفار درس بدهد، این هم قضیه اینها مثل این که خیلی آخرالزمان شده! این ها یک مقداری قاطی کردند،

قاتلی فرمودند آخر دانشمند مادی چه طور ممکن است نسبت به مساله غیر مادی بیاید اظهار نظر بکند؟! مثل این که مساله از طنز یک مقداری آن طرف تر رفته یک قدری که نه دو قدری، سه قدری، حتی در حد طنز هم نمی شود به اصطلاح آورد و تعجب می کنیم ما که چه طور این افراد با طرح این مطالب موجب خدشه دار شدن موقعیت ها و شؤون می شوند؟! و در بین مردم و افراد تحصیل کرده خلاصه باعث بی آبرویی می شوند؟

برای اهل علم و افرادی که خب به ما می خندند، خب حرف نزنید، حرف هایی که به ما می خندند نزنید، یک قدری در مسائلی که نمی فهمیم دهان خودمان را ببندیم و قلم خودمان را در مطالبی که مورد تخصص ماست به کار بیاندازیم.

آخر بین خودت می گویی ماده، آن کسی که آمده در ماده تحقیق کرده آخر چه می فهمد غیر ماده چیست؟ آن از تجرد خبر ندارد آن از بساطت وجود چیزی سرش نمی شود آن تمام فکرش به جرم برمی گردد و آن تبدلش به انرژی و اینها دارد دور

می‌زند آخر چه ربطی به این تجرد و غیرماده و متافیزیک و این‌ها دارد؟ تعجب می‌کنم، آخر آدم نمی‌داند چه بگوید، آدم واقعا چه بگوید؟ خب چرا انسان نباید درس بخواند تا این که مجبور نشود دست نیازش را به پیش یک چنین افرادی دراز بکند؟ چرا آخر؟ ما که قائل هستیم و به همه داریم ایراد می‌گیریم که در مسائل دینی و شرعی و فقهی، وقتی که صاحب نظر نیستید نیائید صحبت کنید و دخالت کنید چه طور خودمان در همین مخمصه و مشکل و اشکال گرفتاریم؟ آخر این جای صحبت دارد که چه طور یک چنین مطلبی می‌شود؟

مساله وحدت وجود از صد قسمش، نود و نه و نود و نهش (۹۹/۹۹٪) به تجرد برمی‌گردد، نسبت ماده به مساله وحدت وجود مثل نسبت یک قطره آب است به دریا، در این مساله وحدت وجود کل مطلب بر می‌گردد به بساطت وجود که اصل اولی و قاعده اولی در بساطت وجود، تجرد و غیرمادی بودن است، آن وقت شما دارید می‌گویید که علمای مادی آمدند و مساله وحدت وجود را انکار کرده‌اند؟!

واقعا خنده دارتر از این حرف اصلا معنا ندارد، وجود ندارد و به این مطالب شما نه تنها افاضل از حوزه بلکه خارجی ها هم خندیدند و مورد تمسخر قرار دادند چرا که بالاخره آن ها کم و بیش نسبت به این مسائل اطلاع دارند. واقعا حیف که ما چه طور در این جهل خودمان را محبوس کردیم و نمی خواهیم آن حقیقت و واقعیات را بدست بیاوریم، خب آقا جان چه کسی راه را بسته؟ چه کسی آمده و باب رسیدن به مطلوب را به روی افراد بسته؟ اینهایی که این مسائل را خوانده اند نه از دین برگشتند، نه از اعتقادات دست برداشتند، همان خدا را قبول دارند همان نماز به قبله را همان قرآن را دارند می خوانند و با توجه بیشتر دارند می خوانند و با اعتقاد بیشتر هم دارند می خوانند. آن کسانی که قائل به این مبانی و مطالب هستند آن ها اعتقادشان نسبت به این مبانی دین بیشتر است یا آن هایی که در همین ظاهر و افق فهم عادی گرفتار شده اند و خود را محبوس کردند؟

اعتقاد امثال علامه طباطبایی ها به مبانی اصیل

بیشتر بوده به ولایت و امام و پیامبری یا آن هایی که

با چشم خود دیدم، صاحب رساله‌های عملیه را که با کفش تا کنار ائمه بقیع علیهم السلام می‌رفتند، و در آنجا مشغول زیارت می‌شدند، کدام یک از این دو تا؟! کدام یک از این دو طیف نسبت به این مبانی معتقدتر و بصیرتر و با فهم‌تر و با فکرتر و با اعتقادترند؟ آن‌هایی که اصلاً مقام شفاعت را درک نکردند و حضرت معصومه سلام‌الله علیها را فاقد قدرت شفاعت تلقی کرده‌اند آنها ولایت را بهتر فهمیدند؟ یا این که آن افرادی که تمام وجودشان توجه به اینها بوده و تمام قصد و فکر و قلب و سرشان غیر از اینها چیز دیگری را طلب نمی‌کرده؟ ما در عمرمان این مطالب را دیدیم و اینها را مشاهده کردیم، با گریه کردن و سر را پایین انداختن و تواضع کردن، این قضیه حل نمی‌شود، نه، آن باطن باید ببینی چه خبر است، باطن قضیه باید ببینی چه قدر!...

گفتم در این مدرسه فیضیه همین‌جا من داشتم

نماز می‌خواندم پشت سر مرحوم آقای اراکی همان‌جا

جلوی همان در، ایام پاییز بود هنوز هوا سرد نشده بود

(در وقتی که هوا خوب بود ایشان در بیرون نماز می خواندند وقتی هوا سرد می شد می رفتند زیر همان طاق) آقای مُدرّسِ درس خارج حوزه، (در آن موقع درس های سطوح عالی می گفت، اسمش را نمی برم نمی دانم فوت کرده یا نه) کنار من نشسته، من دارم تشهد می خوانم يك مقداری کمرم خَم شده بود، از پشت دستش را می آورد کمر ما را راست می کرد، تو داری نماز می خوانی یا داری کمر ما را راست می کنی؟! شوخی نمی کنم من دیدم حالا که این طور است يك مقدار سربه سرش بگذاریم يك مقدار بگذاریمش سر کار، می ارزد به این که يك مقداری باهاش حال کنیم، دوباره يك مقداری کمر را خَم کردیم دوباره این آقا دستش را آورد هی ما خَم می کردیم هی این آقا دستش را می آورد این تا آخر نماز، پنج یا شش دفعه کمر ما را راست کرد (مثل این که مامور شده بود کمر ما را راست کند) آخرش گفت آقا نماز شما اشکال دارد، گفتم عجب، چرا؟ گفت کمرت را خَم کردی، گفتم آقا فرض کن من کمرم درد می کند، تو آن تشهد می کنی که

می خوانی آن تشهد تو ایراد ندارد؟! تو را خدا مامور کرده برای این که کمر مرا راست کنی؟! پس کی تشهد می خواندی؟! تو در نماز به فکر تشهد بودی یا به فکر بغل دستی ات؟ تو که در تشهدت به فکر کمر من بودی دیگر خدا به داد برسد از آن اولی که تکبیره الاحرام را گفتی تا حالا کجاها رفتی و آمدی؟! بعد هم می گوئیم این نماز صحیح است و درست است، کجای این نماز درست است؟ این نمازی که فقط طرف کمر مرا راست می کند در تشهد، این نمازی است که ملائکه بالا ببرند؟ ملائکه قبول کنند؟ این نماز است یا آن نمازی که قرار است قربان کل تقی باشد، آن نمازی که طرف وقتی می گوید الله اکبر، دیگر به هیچ چیز کار ندارد از دنیا و از تعلقات می آید بیرون از هرچه که تا به حال با او بوده می آید بیرون، می گوید الله اکبر و تمام شد.

حالا موبایل را می گذاریم کنار سجاده یا روی میز، تا زنگ می زند یک مقداری کله را این طرف می کنیم همان مقداری که نماز باطل نشود تا بفهمیم چه کسی زنگ زده و اسم چه کسی افتاده!! یا فوراً

دکمه را با پاهایش می زند که بایست دارم نماز می خوانم الان تمامش می کنم می آیم جوابت را می دهم، بعد هم می گویم نماز درست است در صحت و سلامت و استقامت و تلفظ و ادای کلمات به طور صحیح انجام می شود، این طوری که نباید به مردم نماز یاد بدهیم، این که رسم نماز یاد دادن نیست، این که رسم حرکت دادن به این سمت و این چیزها نیست، رسم همان است که بزرگان آمدند و برای ما به آن کیفیت آن ها را بیان کردند. آن ها رفتند و خودشان هم رسیدند و بقیه را هم به همان سمت و سو دعوت کردند و از همان وضعیت و راه و به همان کیفیت بردند.

این قضیه خیلی مساله مهمی و دقیقی است که جهت گیری يك مجتهد و مُسْتَنْبِط به چه سمت و سویی باید باشد، به چه نحوه اموری باید باشد، من واقعا تعجب می کردم شب گذشته، داشتم مرور می کردم بر همان مطالب اصولی، واقعا در تعجب بودم که آخر مگر می شود فقیهی بیاید و فتوا بدهد بر این که: کسی که استطاعت برایش آماده شده، قبل از اشهر حج می تواند

از خودش سلب استطاعت کند؟! تمام شد، فتوا داده اند، نگاه کنید، تقریرات نائینی را نگاه کنید، فوائد الاصول را بروید نگاه کنید، ببینید از خودم می گویم یا نه؟ بعد نشستیم همین طوری، نیم ساعت با خودم فکر می کردم این شخصی که الان دارد يك چنین حرفی می زند واقعا در چه فضایی قرار گرفته؟ در چه فضایی از تصور و ادراك باید قرار بگیرد که بتواند يك چنین حرفی را بزند؟ خودش که چه بگوئیم، آن کسی که دارد به مردم می گوید که آقای کذا جنابعالی که مقلد من هستی و تا شب عید فطر مستطیع هستی، يك ساعت مانده به شب عید فطر و این که هلال دربیاید و ببینی، می توانی همه اموالتان را ببخشید [و خود را از استطاعت خارج کنید!] به خانم تان و بگوئید ببخشید دستت درد نکند، تشکر از این زحماتی که در این ماه مبارك رمضان برای ما کشیدی، بلند شدی سحری درست کردی، قبل از سحری هم (أَجِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ

الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ^۱) برای ما ترتیب امور را دادی، این

حجی که الان برای من استطاعتش هست، همه را من
دربست دادم به شما و دیگر بنده مستطیع نیستم!

بفرمائید شما می‌توانید این کار را بکنید؟

در زمان خود مرحوم والد با ماشین یک

بنده‌خدایی که الان هم مشهد است داشتیم جایی

می‌رفتیم صاف گفت: که من قبل از ماه رمضان دیدم

در ماه رمضان مستطیع هستم باید بروم [حج] من

سوال کردم آنها به ما گفتند که می‌توانی استطاعت

به هوا برود! بیا [اموال را] به یکی ببخش و یا یک

کارهایی بکن، دیگر قضیه تمام می‌شود و به تو

واجب نیست! هیچی آن هم بلند شد و رفت یک

افطاری داد، یک مقداری به این بخشید و یک

مقداری هم به آن بخشید دیگر وجدانش و خیالش

هم راحت که چیزی هم براو واجب نیست، به‌به،

به‌به، بیائیم ما برای مردم این قسم کار کنیم؟ طرف

در ماه رمضان مستطیع است می‌روند از نماینده آقا

^۱ سوره بقره (۲) قسمتی از آیه ۱۸۷

سوال می کنند، می گوید شما می توانی تا قبل از این که شبِ اشهر حج بشود، از خود سلب استطاعت کنی، هم یک افطاری می دهیم بد نیست [می گویند]

حاج آقا فلان افطاری داده علما تشریف بیاورند بخورند و چه کار بکنند که سلب استطاعت بشود از انسان، این شد واقعا؟ یعنی واقعا و اصلا کاری به ادله هم نداریم، کاری به روایات نداریم واقعا آدم قبل از این که یک چنین حکمی را بشنود یک چنین قضیه ای را شما به یک آدم برّانی بگوئید او چه تصویری می کند؟ چه فکری می کند؟ یعنی حداقل مساله این است که این برایش مستغرب نمی آید؟ که منی که الان برایم حج واجب است، خدا این اجازه را به من داده باشد که یک ساعت قبل از این که هلال دربیاید بیایم همه را ببخشم و یک مقدار حق عیال را بدهم به خاطر این زحمات ماه رمضان، هم برای غذا و هم برای شکم و فرض بکنید بچه ها می خواهند و یک مقداری به بچه ها و به قوم و خویش و یک مقدار هم قرض بدهیم و سال بعد به من بدهند و سه ماه دیگر بعد از دهم ذی الحجّه این قرض را به من

برگردانید، اصلاً یک چنین مسأله‌ای مستغرب و غریب نیست؟ به ادله اصلاً کاری نداریم.

یک مطلبی را که الان من دارم راجع به این مقدمه بحث نوروز مطرح می‌کنم این است که مجتهد آن است که قبل از این که با دلیل برخورد بکند، بفهمد مسیر حکم به چه سمتی است قبل از این که اصلاً روایت را ببیند، این را می‌گویند مجتهد، قبل از این که به روایت برخورد کند و دلیل را بخواهد ببیند. حالا چه نسبت به ادله قبل از آن بفهمد که این هنوز ندیده هنوز وسائل را باز نکرده هنوز فتاوی را ندیده هنوز اجماعی که می‌فرمایند هنوز اجماع و اتفاق و سیره را مشاهده نکرده است، قبل از اینها وقتی که یک چنین موضوعی برایش مطرح می‌شود که این شخص چه بکند؟ در این مورد باید چه بکند؟ این معامله به چه قسم است؟ آن فرض کنید حکم چیست؟ آن مسأله عبادی به چه کیفیتی است؟ قبل از همه این موارد بتواند حال و هوا و مذاق شرع را به دست بیاورد آن وقت بعداً برود ببیند حالا یا مخالف است یا نیست، به چه کیفیتی به دست

آوردن این مساله و قضیه مهم است.

خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی یک

وقتی ما در مشهد خدمت ایشان رفتیم و مجلسی بود

و از افراد متعددی بودند ایشان هفته‌ای دو یا سه روز

در آن جا جلسه داشتند و بحث سوال و جواب بود

و خیلی‌ها هم می‌آمدند آن جا برای مسخره کردن

فقط می‌نشستند آنجا و مسخره می‌کردند همه جور

آدم همیشه هست و این مرد بزرگ واقعا با متانت و

کرامت همین طور سرش را پایین می‌انداخت نه

اهانتی بکند به آنها، فقط همین طور سرش را پایین

می‌انداخت و می‌گفت مطلب همین است می‌خواهید

قبول کنید می‌خواهید نکنید، مساله همین است.

بعد یکی راجع به مساله قربانی از ایشان سوال

کرد که آقا این قربانی که الان که دارد در آن جا

می‌شود، البته الان این قربانی‌ها را می‌گیرند و تمیز و

نظیف می‌کنند و ظاهرا می‌فرستند برای این طرف و

آن طرف ظاهرا ممالکی که ممالک ضعیف و فقیر

هستند ولی آن موقع نه، این طور نبود خیلی‌هايش را

دفن می‌کردند و از بین می‌رفت. الان ببینید یکی از

چیزهایی که مطرح است این است آیه قرآن ما داریم.
من چند روز پیش دیدم در یک کتابی که یک کسی
نظریه‌اش را راجع به قربانی و اینها مطرح کرده که:
آنچه که ما در قرآن داریم **(فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ
الْفَقِيرَ)**^۱ راجع به قربانی که یک وجوب برای انسان
دارد و بعد برای فقیر و بعد برای مؤمن لذا می‌گویند
باید سه قسمت تقسیم بشود و انسان می‌تواند از آن
ها اجازه بگیرد البته ما در آن سفر اولی که مشرف
شدیم در همان زمان سابق زمان شاه که ما رفتیم
هفده سالمان بود از طریق ایران هم نرفتیم چون در
آن زمان قانون بر این بوده که بیست سال پایین‌تر را
اجازه نمی‌دادند به رفتن آن زمان این طور بود ما از
جایی دیگر رفتیم چون سن ما هیجده سال هم نشده
بود آن یک مقداریش را خدا رحمت کند یکی از
دوستان که آمده بود قربانی کرده بود برای هر کسی
یک تکه‌ای آورده بود و بعد هم آن تکه را کباب کرد
و مشخص داد برای هر کسی که یک مقداری خورده
بشود الان مساله فرق می‌کند، پس بنابراین الان که

^۱سوره ۲۲ حج ذیل آیه ۲۸

نمی‌گذارند نباید قربانی باشد؟! چون در وجوب قربانی وجوبِ اکل است و اطعموا البائس خب حالا که کلوا منها نیست پس بنابراین قربانی باید برود کنار! دیگر الان قربانی نیست، یا قربانی را باید در همین جا کرد که داده بشود به افراد، در شهر باید قربانی بشود! یا این که اصلا اصل قربانی برداشته می‌شود فقط همین به محض این که سنگ‌ها را زدید بیاید حلق کنید! و یا این که کم کم [به جای حلق فقط] تقصر بکنید که خیلی حجتان شیک‌تر و قشنگ‌تر و تمیزتر هم باشد!، چون بحث در این است که حج تمیز و نظیف و این‌ها داشته باشیم! آن حج‌هایی که زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود اصلا به درد نمی‌خورد حجی که سر بتراشند و کثیف‌کاری و فلان کنند و حالا که ایدز درآمده بهتر اصلا نباید حلق کرد! فقط باید تقصیر کرد آن هم مو نه، یک مقداری از ناخن کفایت می‌کند حیف است یک میل از مو کم بشود! گناه دارد خانم صدایشان در می‌آید که فلانی یک وقت سرت را حلق نکنی و گر نه می‌کشمت!

او گفت [آقا این قربانی که الان که در آن جا می‌شود ولی خورده نمی‌شود چگونه است؟] مرحوم علامه فرمودند آیا قربانی فقط برای خوردن است؟ یا این که قربانی خودش یک عملی است در راستای تثبیتِ حقایقِ حج در فرد؟ کدام یک از این دو؟

قربانی که شخص می‌کند خود قربانی و نفس آن صرف برای خوردن است؟ شما از قصابی هم می‌توانید گوشت بخرید کباب کنید این که قربانی می‌کنید، یک جریانی باید بعد از رمی شیطان انجام بگیرد تا این که آماده برای حلق و جریان بعد باشد، آن جریانی که باید بعد از رمی قرار بگیرد آیا خوردن است یا قربانی کردن؟ این را بایستی ببینیم. خوردن باشد خوب در قصابی هم گوشت هست شما از یخچال و فریزر هم می‌توانی برداری کباب و آبگوشت کنی این مساله را چه کسی می‌فهمد؟ علامه طباطبایی می‌فهمد او تشخیص می‌دهد که قربانی خوردن نیست.

بله مترتب بر قربانی فاطموا هم هست و کلوا

منها و اطعموا آن هم هست. حالا اگر فرض بکنید آن قسمت نشد، چون کلوا و اطعموا در این جا بینش مانع افتاده، آن قسم اول که اصل است باید از بین برود؟ یا این که نه؟ البته اطعموا که هست، الان می فرستند برای این طرف و آن طرف و کشورهای فقیر و این ها که هست کلویش نیست خب کلویش نباشد که نباشد مگر حتما بایستی انسان در همه شرایط لحاظ کند. این مطلب را کسی می فهمد که به آن مغز و لب و لباب دین رسیده او می تواند درک کند.

بر این اساس آن وقت می آید به ادله مراجعه می کند ببیند با این دیدگاه و با این اشراف آن وقت می آید وسائل و مستدرک را باز می کند و فتاوی را نگاه می کند آن وقت می آید فرض کنید سیره و اجتماعات (البته اجتماعات که کشک و بی پایه است و وجود ندارد) می آید به نظرات و آراء فقها و به مسائل فقهاء با این دیدگاه توجه می کند یک دفعه می بینی این طوری شد، این یک طرف پل قرار گرفته این یک طرف پل قرار گرفته، او می گوید که باید در منی این

عمل انجام بشود او می گوید هر جای دنیا شد شد، آن یکی دیگر می آید دستِ بالا می گوید اصلاً قربانی برداشته می شود! چون کلوا منها و اطعموا نیست اصلاً قربانی هم نیست! کتابش هست الان هم دارند درسش را می دهند به عنوان مسائل جدید و شیک و قشنگ خب اینها چی هستند؟ این به خاطر این است که دیدگاه می شود دیدگاه مادی فهم می شود، فهم مادی معیارهایی که مترتب بر این می شود آن معیار و مبانی می شود مبانی مادی، وقتی مبنا مبنای مادی شد بنایش هم می شود چی؟ بنای مادی. می گویند در آن سفری باید قصر خواند که در آن سفر عسر و حرج باشد چون در این جا داریم **(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)** پس در سفری که عسر و حرج است موجب قصر است و در سفری که عسر و حرج نیست آن سفر موجب قصر نیست!! من از شما سوال می کنم آقای فلان که شما این حرف را می زنید شما یک عسر و حرج به بنده بگویید که آن عسر و حرج در سفر موجب قصر بشود! بفرمائید آن چه عسر و حرجی است؟ آخر آن کسی که دو رکعت نماز

می خواند مگر بیل به کمرش میزنند که دو رکعت دیگر نخواند؟ آخر آن چه عسرو حرجی است؟ شما در تمام عمرت از زمان نزول این آیات الی زماننا هذا و فی المستقبل الی زمان حضور الحجه علیه السلام یک مورد عسرو حرج به من بگوئید که آن مورد عسرو حرج از دو رکعت نماز جلوگیری کند؟! آخر این مسخره است، آقا جان این مسخره است این طرز صحبت کردن و آمدن مساله را به مردم گفتن، آخر کدام عسرو حرج است؟ اگر عسرو حرج است آن دو رکعت اول را هم باید بگذارید کنار، آخر کدام سفر است؟ اگر شخص سوار خر می شود همان موقع که می آید پایین دو رکعت بخواند خب چهار رکعت می خواند، این که عسرو حرج ندارد اگر مریض است خب آن مرض توی حضر که چهار رکعت است چه طور در سفر شد دو رکعت؟ اگر عسرو حرج است آن عسرو حرجی که دو رکعت را از انسان ساقط بکند آن عسرو حرج را بنده نتوانستم تا حالا بفهمم که چه عسرو حرجی در این جا هست؟ وانگهی شما که خودتان می گوئید سفر ده روز کمتر است، خب

طرف رفت و به مقصد هم رسید و از خر هم پیاده شد دیگر تا ده روز چرا؟ چرا شما می گوید تا ده روز به آن سفر می گویند همین که از خر آمد پایین یک چایی خورد این دیگر شد حضر دیگر رفت کنار اگر خستگی است خب تمام شد و بعدش حالا گیرم بر این که در شدت و ناراحتی باشد حالا که با خستگی رسیده به وطن شما باید بگویی نماز را شکسته بخوان، خب الان این عسرو حرج هست؟ چرا این جا که رسید می گویی باید چهار رکعت بخوان؟ الان رسیده به وطن با همین شدت و ناراحتی که هزار درجه بدتر از سفر الان برایش پیدا شده همین که چشمش به آن قیافه بیفتد، قیافه آن که در خانه است کافی است برای عسرو حرج دیگر نیازی به سایر چیزها نیست که با لنگه کفش و ملاقه دم در ایستاده یک پذیرایی جانانه بکند مگر این که بی چاره شفیع ببرد، این که به منزلش رسید خب تمام شد دیگر در حالتی که همان قضیه باقی است چرا شما می گوید باید چهار رکعت بخوانی؟ باید دو رکعت بخوانی!

این چی است؟ مادی فکر کردن است کسی

که مادی فکر می‌کند این سر از این چیزها در می‌آورد، آخر بابا آن عسری که نسبت به آن جاست این یک چیز دیگر است یک منتهی علی‌العباد است می‌گوید خدا می‌خواهد راحت باشی این جا برایتان یک امتیاز دادیم در سفر که می‌خواهی بروی دو رکعت کمتر بخوانی خود ما این طور نیستیم؟ وقتی در سفر هستیم بگوییم دو رکعت کمتر بخوانیم اگر برویم قم دو تا اضافه می‌شود، همین جا بخوانیم آن حالت خوشحالی از این تخفیف را خدا گفته من در سفر به شما دادم. این که شما یک مقدار مثلا تنوعی برایتان باشد والا عسرو حرج چیه؟ کدام عسرو حرجی می‌آید فقط همین مانده که دو رکعت بخوانی سر دو رکعت بیل به کمرت می‌زنند، بخوابی باید آن دو رکعت را بخوانی! این حرفها نیست این چیزها نیست این جاست که خلاصه باید انسان ادراکش و فهمش را نسبت به خود این مبانی تغییر بدهد و فقط همین کتاب را باز نکند از بالای کوه بیاید پایین کتاب رسائل را باز کند شروع کند به طرح مطالب کردن، باید برود و یک مقداری کار کند هم

از نظر باطن و هم از نظر ظاهر. مطالب بزرگان را
ببیند مسائل آنها را ببیند و افکارش و ذهنش نسبت
به آن مبانی آشنا بشود آن وقت خواهد دید که کیفیت
نظرش نسبت به ادله متفاوت خواهد شد و فرق
خواهد کرد.